

اصطلاح‌شناسی¹ مبانی تفسیر*

احسان روحی دهکردی (نویسنده مسؤول)**

محمدعلی تجری***

چکیده:

اصطلاح‌شناسی به‌عنوان یک شاخهٔ زیرساختی علمی در میان همهٔ علوم مطرح است و متصدی‌شناسایی و تعریف اصطلاحات علوم به‌صورت روشمند و قاعده‌مند می‌باشد. دانش تفسیر نیز بسان دیگر علوم، اصطلاحات و واژگان اختصاصی دارد که تعریف آنها، ضروری‌ترین اقدام پیش از به‌کارگیری آنها می‌باشد. در این میان، اصطلاح «مبانی تفسیر» چندگاهی است که در میان علوم اسلامی و به‌ویژه دانش تفسیر مطرح است و مفسران و قرآن‌پژوهان از مناظر مختلف، تعاریف گوناگونی از آن ارائه داده‌اند. این نوشتار بر آن است تا با بررسی تعاریف پیشین این اصطلاح، تعریف جامع و مانعی از آن ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها:

تفسیر/ مبانی تفسیر/ اصول تفسیری/ روش تفسیری/ قواعد تفسیری

* تاریخ دریافت: 1394/7/19، تاریخ تأیید: 1394/8/21.

roohi.ehsan@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری دانشگاه قم

ma.tajari@yahoo.com

*** استادیار دانشگاه قم

درآمد

دانش اصطلاح‌شناسی یکی از زیرساختی‌ترین شاخه‌های مشترک در همه علوم است. این دانش بر آن است تا با کشف قواعد و ضوابط تعریف‌سازی، اصطلاحات و واژگان اختصاصی علوم مختلف را تعریف کند؛ به گونه‌ای که بتوان برای هر اصطلاح، تعریفی جامع و مانع ارائه داد و از تداخل اصطلاحات مطرح در یک علم با یکدیگر جلوگیری کرد.

رسیدن بدین هدف تلاشی بسیار می‌خواهد تا از یک سو با اصول، قواعد و ضوابط تعریف‌سازی در دانش منطق آشنایی یافت و از سوی دیگر، حوزه‌های معنایی و کاربردی اصطلاحات هر علم را به صورت دقیق شناسایی کرد تا با استفاده از اصول و قواعد منطقی، تعریفی جامع و مانع از هر اصطلاح ارائه کرد.

در این نوشتار، اصطلاح «مبانی تفسیر» به عنوان یک اصطلاح زیرساختی و اثرگذار در دانش تفسیر، به دو اصطلاح «مبانی» و «تفسیر» تقسیم شده و تعاریف مذکور برای هر یک از این دو اصطلاح به ارزیابی گذاشته می‌شود. ارزیابی تعاریف پیشین امکان کشف عناصر و مؤلفه‌های مطرح در هر یک از این دو اصطلاح را فراهم می‌کند. شناسایی این عناصر و مؤلفه‌ها به نویسندگان این توانایی را می‌دهد که تعریفی جامع از اصطلاح مذکور ارائه دهد. از سوی دیگر، ارزیابی تعاریف پیشین، نقد این تعاریف را نیز به همراه دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان اشتباهات و زواید آن تعاریف را شناسایی کرد و با حذف آنها از تعریف برگزیده، تعریفی مانع از اصطلاح «مبانی تفسیر» ارائه کرد.

از این رو در این نوشتار، نخست اصطلاح «مبانی» تعریف می‌شود و در گام دوم، به تعریف اصطلاح «تفسیر» پرداخته می‌شود. گام سوم و نهایه این تلاش، ترکیب دو تعریف به دست آمده از دو اصطلاح «مبانی» و «تفسیر» است که تعریفی از اصطلاح «مبانی تفسیر» را به دست می‌دهد.

واژه «مبانی»

واژه «مبانی» دارای دو معنای لغوی و اصطلاحی است که معنای اصطلاحی‌اش مرتبط با معنای لغوی آن می‌باشد. از این رو جهت کشف معنای اصطلاحی، لازم است



نخست معنای لغوی آن تبیین شود و سپس بر پایه معنای لغوی، در جایگاه یک اصطلاح قرآنی و تفسیری تعریف گردد.

1. معناشناسی لغوی

مبانی جمع واژه مبناست (فیروزآبادی، 15/1) که در دانش لغت به بنیاد، شالوده، بنیان، اساس (معین، 3777/3)، ابتدا، اول و پایه (دهخدا، 17758/12) معنا شده است و از همین رو است که پی و ریشه هر چیز را مبنای آن چیز می‌گویند. چنان‌که در دانش ادبیات به حروفی که پی و پایه تشکیل اسم و فعل می‌باشد، مبانی گفته می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که ماده «بنو/ بنی» در هسته معنایی «ساختن و ایجاد کردن» به‌کار می‌رود و مشتقات این ماده مانند «ابن»، «بنیه»، «بناء» و... و تضاد این ماده با ماده «هدم» به معنای نابودی، کاربرد این ماده در این هسته معنایی را تأیید می‌کند (فیروزآبادی، 305/4) و از آنجا که فرزند انسان، بنایی برای پدرش بوده و پدرش او را ساخته است، به او «ابن» گویند (زبیدی 224/19؛ مصطفوی، 340/1).

2. معناشناسی اصطلاحی

واژه «مبانی» در جایگاه یک اصطلاح علمی به علوم گوناگون راه یافته است و تغییر موقعیت آن از واژه به اصطلاح، تغییراتی را در حوزه معنایی آن نیز ایجاد کرده است. البته این تغییرات در مسیر تغییر موقعیت از واژه به اصطلاح، امری اجتناب‌ناپذیر و پذیرفته شده است، چنان‌که در تعریف واژه «اصطلاح» آمده است که اصطلاح، اسمی است که بر شیئی اطلاق می‌شود و قوم بر نامیدن آن شیء به آن اسم توافق کرده‌اند و این اسم بر معنایی متفاوت با معنای اولش دلالت دارد (جرجانی، 85).

لازم به ذکر است که در تعریف مذکور، مراد از قوم، گروه علماست که کار اصطلاح‌گزینی و تعریف اصطلاحات جدید را به فراخور نیاز علمی‌شان انجام می‌دهند و مراد از معنای اول، همان معنای لغوی و وضعی است که در مسیر تبدیل واژه به اصطلاح، دستخوش تغییراتی می‌شود. البته این تغییرات باید به گونه‌ای باشد که هسته

معنایی واژه حفظ شود و میان معنای اصطلاحی با هسته معنایی واژه، نوعی ارتباط وجود داشته باشد.

هسته معنایی ماده «بنی» - با توجه به آنچه گذشت - به پایین‌ترین لایه وجودی هر موجود اشاره دارد که نبود آن، به نیستی و نابودی آن موجود می‌انجامد. چنان‌که کاربرد این ماده در مقابل ماده «هدم» به معنای نابودی، این ادعا را تأیید می‌کند (فیروزآبادی، 305/4). از این‌رو کاربرد اصطلاح «مبانی» برای علوم، نظریه‌ها و موضوعات علمی نیز به پایین‌ترین لایه وجودی آن علم، نظریه و موضوع اختصاص پیدا می‌کند که هستی و وجود آن علم، نظریه و موضوع علمی بدان وابسته است و بی‌مبنایی و نداشتن مبنا، به نابودی آن علم و موضوع می‌انجامد.

این اصطلاح در دانش تفسیر و علوم قرآنی نیز به‌عنوان یک اصطلاح به‌کار گرفته شده است و در گذر زمان، معانی و تعاریف گوناگونی را بر خود دیده است که از منظرهای گوناگون و با اهداف مختلف ارائه شده‌اند. این معانی و تعاریف گاه بر یکدیگر منطبق بوده و جمع شدنی هستند و گاه اصطلاح‌شناسان، تعاریف متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند که این تعاریف با یکدیگر قابل جمع نیستند. از این‌رو لازم است تا تعاریف گوناگون از این اصطلاح به ارزیابی گذاشته شوند.

معیار ارزیابی این تعاریف، دو قاعده «وجود نوعی ارتباط میان تعریف اصطلاحی واژه و معنای لغوی آن» و «عدم تداخل با دیگر اصطلاحات متقارب چون اصطلاح پیش‌فرض، اصول، قواعد و...» است که در دانش اصطلاح‌شناسی به رسمیت شناخته شده‌اند (ن.ک: فلبر، 235). تعاریف مذکور از این اصطلاح عبارتند از:

1. برخی مبانی را از حوزه پیش‌فرض‌ها (راد، 30؛ بهجت‌پور، 26؛ نجارزادگان، 5؛ ایازی، 14؛ شاکر، 40)، اصول (راد، 30؛ علوی مهر، 142؛ ایازی، 14؛ مؤدب، 28؛ نجارزادگان، 5؛ بهجت‌پور، 29؛ شاکر، 40) یا قواعد (راد، 30؛ علوی مهر، 142) قلمداد کرده و مبانی را بدان‌ها تعریف کرده‌اند.

تعاریف مذکور، مبانی را گاه از حوزه قواعد، گاه از حوزه پیش‌فرض و یا از حوزه اصول شمرده‌اند. در حالی که مفاهیم چهارگانه مبانی، قواعد، پیش‌فرض‌ها و اصول، هم‌حوزه نیستند و گاه در دو حوزه متفاوت نظر و عمل قرار می‌گیرند؛ به‌گونه‌ای که دو



اصطلاح اصول و قواعد، ماهیتی کاربردی و عملیاتی دارند که در مسیر مطالعات، به‌عنوان اهرم اجرایی پژوهشگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، ولی دو مفهوم مبانی و پیش‌فرض‌ها، مفاهیمی نظری و معرفتی هستند و هیچ‌گاه وارد حوزه اجرا و عمل نمی‌شوند، بلکه همواره در نگرش و اندیشه پژوهشگر، چراغ راهنمای او از سقوط در لغزش‌ها و آسیب‌ها می‌باشند.

به‌عنوان مثال، محاوره‌ای بودن زبان مفاهمه قرآن، گزاره‌ای نظری و معرفتی است که به‌عنوان یک مبنا یا پیش‌فرض، مفسر را در تفسیر قرآن جهت‌دهی و راهنمایی می‌کند. اما به‌کارگیری اصول و قواعدی چون قواعد محاوره زبان قرآن در تفسیر قرآن، تلاشی کاربردی و عملیاتی است که با اصطلاحاتی چون اصل، قاعده یا ضابطه مطرح می‌شود. با توجه به آنچه گذشت، تعریف مبانی به اصول و قواعد، تعریف نادرستی است و نمی‌توان یک مفهوم را با مفهومی از حوزه متفاوت تعریف کرد. ولی تعریف مبانی به پیش‌فرض‌ها، تعریفی بدون اشکال است؛ مشروط بر اینکه فصل و شاخصه مبانی از پیش‌فرض‌ها نیز ارائه شود. بدین ترتیب که در تعریف مبانی به پیش‌فرض‌ها، باید این فصل اضافه شود که مبانی، پیش‌فرض‌هایی هستند که قابلیت اثبات علمی را داشته باشند. ذکر این فصل ممیز از آن‌رو ضروری است که پیش‌فرض‌ها به مفاهیم از پیش دانسته شده یا از پیش فهم شده‌ای گفته می‌شود که بدیهی هستند و نیازی به اثبات ندارند، اما مبانی، گزاره‌های بدیهی نیستند و نیاز به اثبات دارند.

دیگر راهکار برون‌رفت از این چالش آن است که مبانی با حدودی کلی چون گزاره‌ها، داده‌ها، شناخت‌ها، باورها، اندیشه‌ها و... تعریف شود. در این حالت، مبانی همه این مفاهیم را به جهت معنایی پوشش می‌دهد و رابطه میان آنها از نوع رابطه «این‌همانی» می‌باشد.

2- برخی مبانی را پیش‌فرض‌هایی خوانده‌اند که هر پژوهشگری برای خود استخدام می‌کند؛ خواه دیگران آن را بپذیرند و خواه نپذیرند (راد، 30).

در این تعریف، تأیید و پذیرش مبانی توسط دیگران به‌صورت «لا بشرط» مطرح شده است که اگر مراد از این تعریف، آن باشد که مبانی نیاز به اثبات ندارند و تأیید آنها توسط مخاطب در روند کار تأثیرگذار نیست. به نظر می‌رسد تعریف مذکور به کج‌راهه رفته

است؛ زیرا مبانی به‌عنوان پی و پایه هر سازه فکری و علمی، باید پیش از هر اقدام دیگر، به روش علمی اثبات شوند و مخاطب آنها را بپذیرد؛ به‌گونه‌ای که عدم پذیرش آنها توسط مخاطب، منجر به ایستایی در همان مرحله نخست می‌شوند و امکان هر گونه حرکت و فعالیت علمی از فرد گرفته می‌شود. زیرا در صورتی می‌توان به مراحل دیگر علمی پا گذاشت که نخست مبانی برای مخاطب روشن شوند و او آنها را بپذیرد.

3- مبانی تفسیر گاه به مبادی تصویری و تصدیقی تفسیر تعریف شده است که آگاهی از آنها و تعریف و انتخاب معنا در مورد آنها، قبل از تفسیر برای مفسر لازم است. مبانی شامل مباحثی همچون مفهوم‌شناسی تفسیر، تأویل، بطن، منابع، شرایط مفسر، پیش‌فرض‌ها و ضوابط تفسیر معتبر می‌شود (رضایی اصفهانی، 17/1).

تعریف مذکور، اصطلاح «مبانی» را با اصطلاح دیگری به نام «مبادی» تعریف کرده است. در حالی که اصطلاح «مبادی» نسبت به علوم، به کلیات و مقدمات ورودی آن علم نظیر تعریف، فلسفه، پیشینه، ضرورت، فواید و... اطلاق می‌شود. چنان‌که مبادی تصویری هر علمی را حدود موضوعات، اجزاء، جزئیات و اعراض ذاتیه آن علم گویند و مبادی تصدیقی، عبارت از مسائلی است که تصدیق به آنها بدیهی بوده و در اثبات مسائل علم به‌کار برده می‌شوند؛ مانند تعاریف و اصول موضوعه، علوم متعارفه، مصادرات و قضایای اولیه بدیهی و... (سجادی، 655).

از این‌رو اصطلاح مبادی در گسترده‌ترین تعریف، بر مفهومی فراتر از اصطلاح مبانی دلالت دارد و نسبتش با مبانی از نوع رابطه عام و خاص مطلق است. و در نگاهی فروتر، اصطلاح مبادی تنها موضوعات ابتدایی و مقدماتی را دربر می‌گیرد و مفاهیمی چون مبانی از آن جدا می‌شوند. بنابراین چنانچه مبادی را در معنای گسترده آن در نظر بگیریم، لازم است شاخصه‌ها و فصول مبانی را در ادامه ذکر کنیم تا تعریف محدود به مبانی شود و از دیگر مفاهیم قرار گرفته در مبادی متمایز گردد.

اما عناوینی چون مفهوم‌شناسی تفسیر، تأویل، بطن، منابع، شرایط مفسر و ضوابط تفسیر که در ادامه تعریف مذکور به‌عنوان مبانی تفسیر مطرح می‌شود، مفاهیمی هستند که اگر چه در محدوده مبادی تفسیر جای می‌گیرند، ولی نمی‌توان از آنها به مبانی تفسیر یاد کرد.



4- برخی از قرآن‌پژوهان در تعریف مبانی، بر شاخصه بنیادی بودن «مبانی» تمرکز کرده و آن را شرط ضروری برای مبانی شمرده‌اند. آنها قضایایی را به‌عنوان مبنا در نظر گرفته‌اند که اثبات یا نفی آنها در چگونگی تفسیر، اثری بنیادین دارد (صفوی، 38)، اما آن قضایایی که اثبات و نفی آنها در تفسیر بی‌تأثیر نیست، ولی اثری اساسی و بنیادین نداشته و موردی و محدود هستند، در مبانی تفسیر جای نداده‌اند؛ مانند وجود آیات ناسخ و منسوخ، اختلاف قرائت‌ها و همچنین اعجاز قرآن که در فهم قرآن هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کنند (همان).

مشروط کردن مبانی به اثر بنیادی باعث شده است که مبانی کم‌اثر چون وجود آیات ناسخ و منسوخ در قرآن، از جرگه مبانی خارج شوند، در حالی که مبانی هر علم، مفهوم مشکک و ذومراتبی است که دارای درجات شدت و ضعف گوناگونی هستند و به دو دسته درجه اول و درجه دوم قابل تفکیک می‌باشند. مبانی با اثرگذاری بیشتر، مبانی درجه اول و مبانی با اثرگذاری کمتر، مبانی درجه دوم نامیده می‌شوند.

5- برخی از تعاریف به کارکرد مبانی اشاره کرده‌اند و اثرگذاری مبانی بر روش و قواعد را به‌عنوان کارکرد مبانی یادآور شده‌اند (ایازی، 14؛ صفوی، 38؛ مؤدب، 28؛ پوررستمی، 7؛ بابایی، 12/1). این تعاریف از اهمیت جایگاه بنیادین مبانی پرده برداشته و اثرگذاری آنها بر روش را که مرحله اجرایی و عملیاتی در هر علمی را به عهده گرفته است، تأکید کرده‌اند.

این اثرگذاری بدین صورت است که اتخاذ هر مبنایی، دستاوردهای اجرایی و عملیاتی به دنبال خواهد داشت که این دستاوردها، روش کار را رقم خواهند زد. به‌عنوان مثال در دانش تفسیر، پذیرش تأثیر اختلاف قرائت بر تحریف قرآن به‌عنوان یک مبنا، این دستاورد اجرایی و عملیاتی را به دنبال دارد که در مرحله تفسیر قرآن، اختلاف قرائت در روش تفسیری مفسر برجسته شود و برخی از موارد اختلاف قرائت به تحریف قرآن حمل شوند.

فرآیند این اثرگذاری مبنا بر روش بدین ترتیب است که مفسر با این مبنا برای خود یک قاعده می‌سازد که اختلاف قرائت تحت قواعد و ضوابطی خاص، منجر به تحریف قرآن

می‌شود. این قاعده در صحنه تفسیر قرآن تحت قواعد و ضوابطش توسط مفسر به‌کار گرفته می‌شود و برخی از موارد اختلاف قرائت به تحریف قرآن نسبت داده می‌شود.

6- در تعاریفی دیگر از مبانی دیده شده است که مبانی را پایه‌ها و باورهای فکری مفسر شمرده‌اند که پذیرش اثباتی یا نفی آنها، سبب رویکردهای خاص در تفسیر می‌گردد (مؤدب، 28). در این ویژگی از مبانی، بر دستاوردی دیگر از مبانی تأکید شده است که مبانی، رویکردهای خاصی را در تفسیر قرآن به‌وجود می‌آورند.

در این تعریف، اگر مراد از رویکرد همان روش باشد، که توضیح آن در پیش گذشت. ولی چنانچه مراد از رویکرد، معنای دقیق کلمه باشد، این گونه برداشت می‌شود که مبانی تفسیری هر مفسر بر رویکرد و برخورد مفسر با قرآن اثرگذار است. او می‌تواند در تفسیر قرآن فقط از داده‌های نقلی استفاده کند و یا با رویکرد عقلی محض به تفسیر قرآن پردازد. او همچنین می‌تواند به‌صورت ترکیبی، قرآن را تفسیر کند و از عقل و نقل در تفسیر قرآن بهره بگیرد.

این رویکردها و برخوردها در تفسیر قرآن برخاسته از مبانی است که مفسر نسبت به تفسیر قرآن اتخاذ کرده است. اگر او قرآن را قابل فهم برای «مَنْ خُوِطِبَ بِهِ» بداند، تفسیرش مجموعه‌ای از آیات و روایات خواهد بود که لایه‌هایی از معانی قرآن را ارائه می‌کنند. ولی چنانچه مفسر نقل را در تفسیر قرآن حجت نداند، این مبنا تفسیر او را محدود به روش‌ها و ابزارهای تفسیری غیر نقلی کرده و تفسیرش رویکرد غیر نقلی پیدا می‌کند.

همچنین ممکن است مفسر در مبانی‌اش به قابل فهم بودن قرآن برای غیر «مَنْ خُوِطِبَ بِهِ» قائل شده باشد. در این حالت، او در صحنه تفسیر علاوه بر نقل، از دیگر ابزارهای تفسیری چون عقل و... بهره می‌گیرد.

7- تعریفی دیگر، مبانی را دلایل جواز و مشروعیت یک نظریه، موضوع یا هر علمی می‌شمرد. در این تعریف، مثل مبانی در سبک‌های تفسیری و هر علم مشابه دیگر، مثل شرایطی شمرده شده است که زمینه پرورش گیاه را هموار می‌کند؛ هر چند از جنس گیاه نباشد (بهجت‌پور، 26).



این تعریف در مقام بیان تفاوت مبانی با اصول چنین تعبیر کرده است که مبانی، پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعی هستند که از جنس موضوعات و مسائل آن علم به‌شمار نمی‌آیند؛ هرچند بنیان‌های دانش مورد نظر بر آنها تکیه دارد. بر خلاف اصول که از جنس همان علم هستند؛ به‌گونه‌ای که مسائل دیگر آن علم متفرع بر آنهاست. برای مثال اگر مبانی همچون شرایط بیرونی پیرامونی رشد گیاه باشد، اصول همچون ریشه‌های آن به‌شمار می‌رود (همان، 29).

در تعریف مذکور، مبانی با تعبیر جدیدی به دلایل جواز و مشروعیت یک علم یا نظریه تعبیر شده است. به‌نظر می‌رسد خاستگاه این تعبیر، همان معنای لغوی واژه مبانی است که به‌معنای پایه و بنیان می‌باشد و دلایل جواز یک علم نیز پایه و بنیان آن علم به‌شمار می‌رود که اثبات این دلایل، هستی و موجودیت آن علم را به دنبال دارد و رد این دلایل، به نیستی و نابودی آن علم می‌انجامد.

اما تعریف مذکور، مبانی را در کنار اصطلاح دیگری به نام اصول قرار داده و آن دو را هم‌عرض با یکدیگر شمرده است. این دو اصطلاح، دو مفهوم مبنایی قلمداد شده‌اند که البته مبانی از افقی خارجی، دلایل جواز و مشروعیت یک علم را ارائه می‌کند و اصول با ماهیتی نظری، از افقی داخلی همین نقش را ایفا می‌کند. در حالی که اصول بنا بر معنای اصطلاحی‌اش، به قواعد اصلی و اساسی یک علم یا نظریه گفته می‌شود و بر خلاف مبانی، دارای ماهیتی عملیاتی و اجرایی است که هر مفسر در روش تفسیری‌اش تحت ضوابطی خاص، آنها را به‌کار می‌گیرد. بنابراین به نظر می‌رسد تعریف مذکور نتوانسته است تبیین دقیقی از دو اصطلاح مبانی و اصول به‌دست دهد.

جمع‌بندی

با توجه به آنچه گذشت، اصطلاح مبانی با اصطلاحاتی چون مبادی، پیش‌فرض، اصول و قواعد متفاوت است. بدین ترتیب که دو اصطلاح مبانی و پیش‌فرض، اصطلاحاتی صرفاً نظری و معرفتی هستند و هیچ‌گاه وارد حوزه اجرا و عمل نمی‌شوند، ولی دو اصطلاح اصول و قواعد، ماهیتی کاربردی و عملیاتی دارند که در مسیر مطالعات، به‌عنوان اهرم اجرایی پژوهشگر مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما در

تبيين مرز معنایی مبانی با پیش‌فرض باید گفت مبانی، پیش‌فرض‌هایی هستند که قابلیت اثبات علمی را داشته باشند. ذکر این فصل ممیز از آن‌رو ضروری است که پیش‌فرض‌ها به مفاهیم از پیش دانسته شده یا از پیش فهم شده‌ای گفته می‌شود که بدیهی هستند و نیازی به اثبات ندارند، اما مبانی، گزاره‌های بدیهی نیستند و نیاز به اثبات دارند.

همچنین همان گونه که گذشت، مرز معنایی مبانی با مبادی در این است که مبادی در گسترده‌ترین تعریف، بر مفهومی فراتر از اصطلاح مبانی دلالت دارد و نسبتش با مبانی از نوع رابطه‌ی عام و خاص مطلق است. ولی در نگاهی فروتر، اصطلاح مبادی تنها موضوعات ابتدایی و مقدماتی را دربر می‌گیرد و مفاهیمی چون مبانی از آن جدا می‌شوند.

بنابراین مبانی، مفاهیم و گزاره‌هایی بنیادین و صرفاً نظری و معرفتی هستند که چنانچه به دانش، نظریه یا موضوعی علمی نسبت داده شوند، جواز و حقانیت علمی آن دانش، نظریه یا موضوع علمی را اثبات می‌کنند. ولی چنانچه این اصطلاح مقید شود و به عالمی نسبت داده شود، دایره‌ی تعریف آن گسترده‌تر می‌شود. مثلاً چنانچه مبانی تفسیری ائمه : را بخواهیم تعریف کنیم، علاوه بر گزاره‌های بنیادین دالّ بر جواز و حقانیت علمی دانش تفسیر، باید پس‌زمینه‌های ذهنی و آبشخورهای فکری ایشان نیز کشف شود.

در جمع‌بندی تعریف ارائه شده از اصطلاح مبانی می‌توان گفت که «مبانی، گزاره‌های بنیادین و زیرساختی هستند که هم جواز و حقانیت یک دانش یا موضوع علمی را اثبات می‌کنند، و هم پس‌زمینه‌های ذهنی شخص عالم و متخصص در آن دانش یا موضوع علمی را ثابت می‌کنند».

واژه «تفسیر»

واژه تفسیر با تبدیل به اصطلاح قرآنی و تفسیری، علاوه بر معنای لغوی‌اش، تعریفی اصطلاحی نیز یافته است که البته با معنای لغوی هماهنگ و همراه می‌باشد. از این‌رو لازم است نخست معنای لغوی این واژه بیان شود و سپس بر پایه‌ی معنای لغوی‌اش، تعریفی برای آن در جایگاه یک اصطلاح قرآنی و تفسیری ارائه کرد.



1. معناشناسی لغوی

واژه تفسیر از ماده «فسر» به معنای کشف معنای معقول (زبیدی، 349/7)، اظهار معنا (طریحی، 401/3)، بیان (جوهری، 781/2؛ ابن منظور، 55/5؛ طریحی، 401/3)، توضیح (ابن فارس، 504/4) و تفصیل کتاب است (فراهیدی، 247/7). این واژه را مشتق از واژه «تفسره» دانسته‌اند که به بول مریض گفته می‌شده است که پزشک با آزمایش روی آن، به مرض بیمار پی می‌برده است (فراهیدی، 248/7؛ زبیدی، 349/7). البته این مشتق‌گیری مورد تأیید برخی از مفسران قرار نگرفته است و با استناد به اینکه واژه «تفسره»، لفظی رومی است و واژه «تفسیر» لفظی عربی، و لفظ عربی از لفظ رومی مشتق نمی‌شود، آن را رد کرده‌اند. آنها واژه «تفسیر» را همان مقلوب از ماده «سفر» گرفته‌اند (میبدی، 31/7) که جهت مبالغه، به باب تفعیل رفته است (طریحی، 401/3) و در معنای تبیین کردن و شفاف‌سازی به کار می‌رود (ابن منظور، 55/5).

با توجه به آنچه گذشت، واژه «تفسیر» در لغت به معنای آشکار کردن و پرده‌برداری و رونمایی به کار می‌رود. البته دقت در موارد استعمال این واژه نشان می‌دهد که این واژه بیشتر در رونمایی معنوی و باطنی کاربرد دارد و در رونمایی‌های مادی و ظاهری از این واژه استفاده نمی‌شود.

2. معناشناسی اصطلاحی

واژه تفسیر در طول حیات و بالندگی خود از یک واژه عادی فراتر رفته است و در قامت یک اصطلاح، در دانش‌های دینی و به‌ویژه علوم مربوط به قرآن ظاهر شده است. این اصطلاح، معانی و تعاریف گوناگونی را بر خود دیده و از زوایای گوناگون، خوانش‌های مختلفی بر آن رفته است. این تعاریف و خوانش‌ها را می‌توان در شش دسته ارائه کرد که عبارتند از:

یکم. کشف معنای متن

در میان تعاریف ارائه شده برای اصطلاح تفسیر، نامدارترین و پرطرفدارترین تعریف به کشف معنای آیات قرآن گرایش دارد. چنان‌که بسیاری از مفسران و قرآن‌پژوهان، اصطلاح تفسیر را به دانشی تعریف کرده‌اند که در صدد کشف معانی

الفاظ و عبارات متن قرآن می‌باشد (زمخشری، 279/3؛ نسائی، 7/1؛ فیضی دکنی، 25؛ ابن عاشور، 11/1؛ ایباری، 244؛ میدی، 21/2؛ آل غازی، 14/1؛ حسینی شیرازی، 43/1؛ صفایی حائری، 20/1؛ شاکر، 18؛ معرفت، التفسیر و المفسرون، 14/1؛ حکیم، 224؛ زرکشی، 104/1؛ خالدی، 28؛ حریری، 100؛ العک، 30). از همین رو برخی واژه «تفسیر» را هم خانواده معنایی برای واژه «معنا» گرفته‌اند (زمخشری، 279/3).

طرفداران این تعریف با اتفاق بر «کشف معنای متن» به عنوان هسته معنایی اصطلاح تفسیر، قیود و اضافاتی را جهت تبیین بیشتر این اصطلاح به تعریف خود افزوده‌اند. این قیود عبارتند از:

1- تفسیر، بیان معانی وضعی لفظ اعم از معانی حقیقی و مجازی است (ایباری، 244).

2- تفسیر به آیاتی محدود می‌شود که دارای الفاظ غریب (مانند بحیره، وصیله، سائبه و...)، عبارت موجز (مانند عبارت موجز «أَقِمْوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ») و آیات مربوط به آداب و رسوم جامعه عصر نزول (مراد از آیات مربوط به آداب و رسوم جامعه عصر نزول، آیاتی است که فهم آنها مترتب بر آگاهی از شأن نزول آنها می‌باشد؛ مانند آیه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» که فهم و تفسیر آن، نیازمند آگاهی از شأن نزول آن است) هستند (میدی، 21/2). بر پایه همین نگاه، دانش تفسیر عهده‌دار کشف ناپیدها و پوشیده‌های قرآن می‌شود (آل غازی، 14/1). به بیانی دیگر، تفسیر در مواردی وارد می‌شود که الفاظ و عبارات، دارای نوعی خفا و اشکال هستند و یا به صورت مجمل ظاهر شده‌اند (شاکر، 18؛ حریری، 100). و از همین رو است که فرآیند تفسیر نیاز به تأمل و تأنی عقلی (نजारادگان، 12) و تلاش و کوشش بسیار دارد (معرفت، التفسیر و المفسرون، 14/1). البته این تعریف همگانی نیست و برخی با فراخ‌تر دیدن دانش تفسیر، معانی ظاهری الفاظ را نیز در این دانش جا داده‌اند (سیوطی، 427/2).

3- تفسیر فقط در محدوده معنای ظاهری الفاظ و عبارات بحث می‌کند (حسینی شیرازی، 43/1)؛ مانند توضیح معنای آیه، شأن، قصه و سبب نزول آیه که از ظاهر الفاظ قرآن برداشت می‌شود (العک، 30).



- 4- تفسیر، کشف مدلول لفظ (طباطبایی، 4/1) و جمله (حکیم، 224) و اقتضانات ادبی، التزامی و عقلی آن است (مصطفوی، 192/1).
- 5- تفسیر، فهم معانی الفاظ و کلمات قرآن به صورت دقیق و تحقیقی است و در تفسیر نمی‌توان به معانی تقریبی بسنده کرد (همان، 95/9).
- 6- تفسیر باید نمونه‌ها و مصداق‌های پنهان و یا رابطه‌ها و هماهنگی‌های نهفته را توضیح دهد. تفسیر، برداشتن پرده از چهره مصداق‌ها و یا از چهره رابطه‌هاست؛ رابطه‌هایی که در آیه پنهان شده‌اند و یا مصداق‌هایی که بعدها آشکار می‌شوند. این مصداق‌ها را جز با خود آیه‌ها نمی‌توان نشان داد. و این رابطه‌ها و هماهنگی را هم باید در جایی دیگر و با روشی جز شأن نزول و اقوال و تفاسیر و جریان عمل جست‌وجو کرد (صفایی حائری، 20/1).
- 7- تفسیر شامل معانی تمام آیات اعم از محکم و متشابه، ظاهر و باطن، نص و ظاهر می‌شود (مؤدب، 30).
- 8- تفسیر تنها از آن جهت به قرآن کریم می‌پردازد که قرآن را کلام الهی می‌داند. از این رو علمی چون قرائت و کتابت در تفسیر مطرح نمی‌شوند (حکیم، 224).
- 9- در این دانش، موضوعاتی چون اعجاز قرآن، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، مقید و مطلق، تأثیر قرآن بر تاریخ و هدایت انسان (حکیم، 224)، دانش نزول آیات و شأن نزول آنها، دانش مکی و مدنی، دانش محکم و متشابه، دانش مجمل و مفسر، دانش حلال و حرام، آیات وعده و وعید، آیات امر و نهی، عبرت‌ها و امثال قرآن مطرح می‌شود (سیوطی، 428/2).
- 10- ابزارهای دانش تفسیر عبارتند از دانش لغت، دانش نحو و صرف، دانش بیان، دانش اصول فقه، دانش قرائت، دانش اسباب نزول، دانش ناسخ و منسوخ (زرکشی، 104/1).
- با توجه به آنچه گذشت، تفسیر دانشی است که عهده‌دار کشف و بیان معنای متن قرآن است و در این فرآیند، تنها به بیان معانی وضعی بسنده نمی‌کند، بلکه هر معنایی اعم از وضعی و غیر وضعی را که بر الفاظ و عبارات قرآن قابل تصدیق باشد، پوشش می‌دهد. این فراگیری دلالتی دانش تفسیر از آن رو است که قرآن، متنی ذو وجوه و آخرین نسخه الهی برای هدایت بشریت است، از این رو باید همه نیازهای هدایتی بشر را

پاسخگو باشد. لازمه پاسخگویی به همه نیازهای هدایتی، فراگیری معنایی الفاظ و عبارات متن قرآن است که لایه‌های معنایی گوناگونی را زیر پوشش قرار می‌دهند. پس نمی‌توان دانش تفسیر را به معنای وضعی و یا الفاظ غریب، عبارات موجز و آیات خاصی از قرآن محدود کرد، بلکه تفسیر دانشی با گستره فراگیر است که لایه‌های معنایی گوناگون الفاظ و عبارات متن قرآن را زیر پوشش می‌گیرند. این لایه‌های معنایی گاه بیرونی و روئین هستند، و گاه از ژرفای معنایی الفاظ و عبارات پرده برمی‌دارند. این دانش به جهت اهمیت و درجه بالای تأثیرگذاری‌اش در دیگر دانش‌ها، تنها به مباحث متقن و استدلالی گرایش دارد و از مباحث ضد و نقیض اجتناب می‌کند.

شایان گفتن است که در دانش تفسیر، تنها معنا و مدلول الفاظ و عبارات مورد توجه است و موضوعاتی چون قرائت، کتابت و... تنها زمانی در این دانش مطرح می‌شوند که در معنا تأثیرگذار باشند.

این دانش جهت رسیدن به اهداف والای خود، از ابزارهای گوناگونی استفاده می‌کند که برخی از آنها عبارتند از: دانش لغت، دانش نحو و صرف، دانش بیان، دانش اصول فقه، دانش قرائت، دانش اسباب نزول، دانش ناسخ و منسوخ و...

دوم. بیان مراد مؤلف

از دیگر تعاریف مشهور در اصطلاح تفسیر، بیان مراد مؤلف است. این تعریف، اصطلاح تفسیر را که به متن نسبت داد می‌شود، به مؤلف نسبت داده و بیان مراد او را هدف علم تفسیر شمرده است. چنان‌که بسیاری از مفسران و قرآن‌پژوهان، اصطلاح تفسیر را به دانشی تعریف کرده‌اند که در صدد بیان مراد خداوند به‌عنوان متکلم و مؤلف قرآن است (سعیدی روشن، 222؛ رازی، 24/1؛ گرامی، 43؛ حسینی شیرازی، 45/1؛ بروجردی، 200/1؛ خویی، 397؛ ثعالبی، 45/1؛ ایبازی، 253؛ آلوسی، 4/1؛ زرقانی، 471/1؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، 6/1؛ طریحی، 401/3).

طرفداران این تعریف با اتفاق بر «بیان مراد مؤلف» به‌عنوان هسته معنایی اصطلاح تفسیر، قیود و اضافاتی را جهت تبیین بیشتر این اصطلاح به تعریف خود افزوده‌اند. این اضافات عبارتند از:



- 1- تفسیر دانشی است که درباره کلام اعجازآمیز خداوند از جهت دلالت بر مراد خداوند بحث می‌کند. قید اعجازآمیز در این تعریف از آن‌رو است که حدیث قدسی از این تعریف خارج شود (طریحی، 401/3).
 - 2- دانش تفسیر به دنبال مراد جدی خداوند است (بهجت‌پور، 34).
 - 3- دانش تفسیر مقاصد جدی خدا در قرآن را از طریق رفع ابهامات عارض شده بر الفاظ و عبارات و دفع شبهات پیش آمده بیان می‌کند (همان).
 - 4- مراد مؤلف همان معنای حقیقی یا مجازی لفظ است و ارتباط نزدیک با لفظ دارد (هادوی تهرانی، 115).
 - 5- دانش تفسیر، مراد مؤلف را در حد مستطاع بشر ارائه می‌کند (گرامی، 43؛ ثعالبی، 45/1)؛ زیرا در تفسیر، عدم توانایی انسان بر مراد حقیقی خداوند قبیح نمی‌باشد (زرقانی، 471/1).
 - 6- دانش تفسیر، مراد خداوند را به اتکای ادبیات عرب و اصول محاورات عقلایی بیان می‌کند (صفوی، 34).
 - 7- منظور از مراد خداوند، مفهومی اعم از احکام، مواعظ، قصص و اخلاق است (حسینی شاه عبدالعظیمی، 6/1).
 - 8- کشف مراد خداوند نیازمند علم حضوری است که از طریق کسب نورانیت باطنی، بصیرت قلبی، ارتباط معنوی، توجّه روحی و انقطاع از علایق دنیوی به دست می‌آید (مصطفوی، 95/9).
- بنا بر تعریف مذکور، دانش تفسیر از متن عبور کرده است و به دنبال هدف بالاتری، مراد خداوند را از سخن او جست‌وجو می‌کند. مفسر در این جست‌وجو تنها به دنبال مراد جدی خداست و هر مراد مخالف با ادبیات عرب و اصول محاورات عقلایی را نمی‌پذیرد. از همین رو سعی می‌کند که با تعمق در متن و استفاده از ابزارهای خارجی چون هدف خداوند از صدور متن (فلسفه صدوری متن)، شناخت خدا و مخاطب متن و تکیه بر علوم حضوری‌اش که در نتیجه معرفت و انس با خدا به دست می‌آید، مراد حقیقی خدا را دریابد. البته ناگفته خود پیداست که مفسر به توانایی بشری‌اش آگاه

است و خود می‌داند که در این جست‌وجو تا عمقی پیش خواهد رفت که توانایی بشری‌اش اجازه دهد.

سوم. بیان مراد متن

از دیگر تعاریف مشهور در اصطلاح تفسیر، بیان مراد آیات است. چنان‌که برخی از مفسران و قرآن‌پژوهان، اصطلاح تفسیر را به دانشی تعریف کرده‌اند که در صدد بیان مراد آیات است (قطان، 323).

در این تعریف، اصطلاح تفسیر با تعبیری متفاوت از تعریف نخست آمده است؛ زیرا در تعریف نخست، کشف معنای متن در دستور کار دانش تفسیر قرار داشت، ولی در این تعریف، دانش تفسیر به دنبال بیان مراد متن است که سطحی فراتر از معنای متن می‌باشد. طرفداران این تعریف با اتفاق بر «بیان مراد متن» به‌عنوان هسته معنایی اصطلاح تفسیر، قیود و اضافاتی را جهت تبیین بیشتر این اصطلاح به تعریف خود افزوده‌اند؛ از جمله آنکه گفته‌اند: دانش تفسیر، تنها روی الفاظ مشکل کار می‌کند (قطان، 323؛ ابن منظور، 55/5؛ طریحی، 401/3) و تنها کشف مراد آنها را در دستور کار خود دیده است. بنا بر تعریف مذکور، دانش تفسیر در کنار لایه‌های رویین معنای متن، ژرف‌ترین لایه‌ها را نیز در نظر دارد تا با تلاش و کنکاش بیشتر، مراد و مقصد متن را نیز دریابد. این دانش نه تنها الفاظ مشکل قرآن را مرادیابی می‌کند که مرادیابی الفاظ غیر مشکل را نیز در دستور کار دارد.

چهارم. بیان معنای متن و مراد مؤلف

از دیگر تعاریف مشهور در اصطلاح تفسیر، بیان معنای متن و مراد مؤلف است. چنان‌که برخی از مفسران و قرآن‌پژوهان، اصطلاح تفسیر را به دانشی تعریف کرده‌اند که در صدد بیان معنای متن و مراد نویسنده است (هادوی تهرانی، 115؛ مصطفوی، 95/9؛ ذهبی، 15/1؛ جوادی آملی، 53/1؛ نجارزادگان، 12؛ صفوی، 34؛ مؤدب، 30؛ بهجت‌پور، 34؛ علوی مهر، 20).

در این تعریف، اصطلاح تفسیر با تعبیری جامع‌تر و ترکیبی ارائه شده است که هم کشف معنای متن را دربر می‌گیرد، و هم بیان مراد مؤلف را پوشش می‌دهد. طرفداران



این تعریف با اتفاق بر دو جزء این تعریف (کشف معنای متن و بیان مراد مؤلف) به‌عنوان هسته معنایی اصطلاح تفسیر، قیود و اضافاتی را جهت تبیین بیشتر این اصطلاح به تعریف خود افزوده‌اند. این اضافات عبارتند از:

1- بیان مراد خداوند بالمعنی الاخص همان معنای حقیقی یا مجازی لفظ است و ارتباط نزدیک با لفظ دارد (سیوطی، 427/2؛ طباطبایی، 4/1؛ رضایی اصفهانی، 20/1).

2- فهم مفاهیم الفاظ و کلمات به‌صورت دقیق و تحقیقی باید انجام شود و نمی‌توان در این مرحله به معنای تقریبی بسنده کرد. و مرحله دوم که متوقف بر مرحله اول است، فهم مراد مؤلف است که مفسر را بر توضیح و شرح قادر می‌سازد و نگهدارنده او در مسیر حق است تا از آن خارج نشود (مصطفوی، 95/9).

3- تفسیر، دانش تحلیل مبادی مزبور و رسیدن به مقصود متکلم و مدلول بسیط و مرکب لفظ است (جوادی آملی، 53/1).

4- در تفسیر متن، سخن از استنباط و کشف معنای پوشیده است و نیاز به تأمل و تأنی عقلی است تا مراد مؤلف درک شود. از این‌رو مفسر باید تمام شواهد و قراین درونی و بیرونی کلام را لحاظ و هر کدام را در جای خود بررسی و مطالعه کند تا در فهمش از مراد خداوند دچار خطا نشود (نجارزادگان، 12).

5- فهم و بیان معنای نهفته در کلمه‌ها و عبارات آیات و کشف مراد نویسنده از هر راه معقول می‌باشد و شامل رسیدن به معنای تمام آیات اعم از محکم و متشابه، ظاهر و باطن، نص و ظاهر و به‌طور کلی، دریافت مراد خدا می‌شود (مؤدب، 30).

6- تفسیر فرآیند روشمندی است که هر دو جزء آن (کشف معنای متن و مراد مؤلف) بر اساس یک سری مبانی نظری سامان می‌یابد (پوررستمی، 10).

7- کشف و دریافت مفاهیم متن و مقاصد خداوند به وسیله ادبیات عرب و اصول محاورات عقلایی انجام می‌شود (صفوی، 34).

8- کشف معنای متن و بیان مراد خدا هم در الفاظ مشکل (معنای غیرظاهری) و هم در معنای ظاهری الفاظ اتفاق می‌افتد (سیوطی، 427/2).

9- تفسیر عبارت است از مفاد استعمالی آیات قرآن و آشکار نمودن مراد خدای متعال از آن بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره (بابایی و دیگران، 23).

10- عملیات تفسیر جهت کشف مقاصد و مراد جدی خداوند از طریق رفع ابهامات عارض شده بر الفاظ و عبارات و دفع شبهات پیش آمده انجام می‌شود (بهجت‌پور، 34).

11- بیان مراد خداوند همان معنای حقیقی یا مجازی لفظ است و ارتباط نزدیک با لفظ دارد (زرقانی، 471/1؛ هادوی تهرانی، 115).

بنا بر آنچه گذشت، دانش تفسیر در نگاهی فراخ‌تر، هدفی ترکیبی را در دستور کارش قرار می‌دهد و علاوه بر کشف معنای متن، به دنبال مراد خداوند نیز می‌گردد. از این رو مفسر با دو اهرم علم حصولی و حضوری‌اش به عرصه تفسیر پا می‌گذارد و از هر دو آن در کشف معنای متن و مراد خداوند استفاده می‌کند. او در این مسیر دشوار همواره توجه دارد که از اصول و قواعد تفسیری خارج نشود و علم حصولی و حضوری‌اش را تنها در چارچوب همین اصول و قواعد به کار گیرد.

پنجم. بیان معنا و مراد متن

از دیگر تعاریف مشهور در اصطلاح تفسیر، بیان معنا و مراد متن است. چنان‌که برخی از مفسران و قرآن‌پژوهان، اصطلاح تفسیر را به دانشی تعریف کرده‌اند که در صدد بیان مراد آیات است (رضایی اصفهانی، 20/1 و 28؛ طباطبایی، 4/1؛ سیوطی، 427/2؛ پوررستمی، 10).

طرفداران این تعریف با اتفاق بر دو جزء این تعریف (کشف و بیان معنای متن و مراد متن) به‌عنوان هسته معنایی اصطلاح تفسیر، قیود و اضافاتی را جهت تبیین بیشتر این اصطلاح به تعریف خود افزوده‌اند. این اضافات عبارتند از:

1- دانشی است که انسان را با معانی و مقاصد آیات قرآن و منابع، مبانی، روش‌ها، معیارها و قواعد آن آشنا می‌کند (رضایی اصفهانی، 20/1).

2- دانش تفسیر به دنبال بیان معانی آیات و کشف مقاصد و مدالیل آنها می‌باشد (طباطبایی، 4/1).

3- مفسر خود می‌داند که مقصود از کشف مقاصد و مدالیل متن، کشف متداول اهل لسان و معمول ایشان با شرایط خاص تفسیر است، نه کشف ادعایی که با ظواهر



قرآن مغایر باشد؛ زیرا در این صورت، دیگر آن نوع کشف را نمی‌توان تفسیر قرآن نامید (گرامی، 43).

4- مفسر هر دو مرحله از کارش را بر پایه یک سری مبانی نظری پیش می‌برد (پوررستمی، 10).

5- مفسر می‌داند که احاطه مطلق بر مراد و مقاصد پنهان قرآن حتی برای پیامبر 6 ناممکن است (خمینی، 4/1).

6- تفسیر عهده‌دار پرده‌برداری از ابهامات کلمات و جمله‌های قرآن و توضیح مقاصد و اهداف آنهاست (رضایی اصفهانی، 28/1).

7- تبیین معنای استعمالی آیات قرآن و آشکار کردن مراد جدی آنها بر اساس قواعد ادبیات عرب و اصول محاوره عقلایی محاوره و با استمداد از منابع و قراین معتبر انجام می‌گیرد (همان).

بنا بر آنچه گذشت، دانش تفسیر عهده‌دار بیان معنای متن و مراد آن است که سطوح معنایی یک متن اعم از سطوح رویین و سطوح زیرین را پوشش می‌دهد. از این رو مفسر گاه سطوح معنایی رویین متن قرآن را بیان می‌کند و گاه از لایه‌های معنایی زیرین متن قرآن پرده برمی‌دارد. او هر دو سطح از فعالیتش را بر پایه قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره و با استمداد از منابع و قراین پیش می‌برد و سرگی یا ناسرگی همه دستاوردهایش را با معیار عدم تناقض با ظاهر قرآن می‌سنجد.

ششم. تعریف به اجزاء و مضادیق

دانش تفسیر گاه به اجزاء و مضادیقش تعریف شده است و آن را عهده‌دار شرح مجملات قصص قرآن، تبیین الفاظ غریب و تبیین حوادث سبب نزول آیات دانسته‌اند. از همین رو گاه دانش تفسیر را علم سبب نزول آیات (رازی، 24/1) و یا علم نزول، علم شأن نزول آیات و علم قصص آیات شمرده‌اند (میبدی، 21/2؛ ثعالبی، 45/1). البته برخی این تعریف را زمانی صادق شمرده‌اند که موضوعات مذکور چون شأن نزول، سبب نزول، قصص و... زمانی در تفسیر مطرح می‌شوند که در معنای الفاظ و عبارات تأثیرگذار باشند (بروجردی، 200/1).

با توجه به آنچه گذشت، تعریف مذکور دانش تفسیر را با توجه به برخی از موضوعات مورد توجه در این دانش چون شأن نزول، سبب نزول، قصص و... تعریف کرده است و از دیگر موضوعات فراوان مورد توجه در این دانش چون موضوعات معرفتی و... غافل مانده است. بنابراین تعریف مذکور، تعریفی ناقص است و نمی‌تواند همه ابعاد دانش فراخنای تفسیر را پوشش دهد.

جمع‌بندی

با توجه به آنچه گذشت، تفسیر دانشی است که عهده‌دار کشف معنای آیات قرآن، مراد متن آیات قرآن و مراد مؤلف (خداوند عزّ و جلّ) در سطوح و لایه‌های گوناگون بر پایه قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره است؛ به گونه‌ای که گاه از معنای ظاهری واژگان و عبارات پرده برمی‌دارد و گاه به تبیین لایه‌های درونی و زیرین واژگان و عبارات پا می‌گذارد. این دانش آن‌قدر پرکار و فراخنا می‌باشد که بدین مقدار بسنده نمی‌کند و مفسر را به کشف مراد نویسنده نیز فرا می‌خواند.

اصطلاح مبانی تفسیری

با توجه به تعاریفی که از دو اصطلاح «مبانی» و «تفسیر» ارائه شد، اصطلاح مرکب «مبانی تفسیر» را می‌توان این گونه تعریف کرد: «گزاره‌های علمی که جواز و حقانیت علمی دانش تفسیر و پس‌زمینه‌های ذهنی و آبخورهای فکری مفسر را که به دنبال کشف معنای آیات قرآن، مراد متن آیات قرآن و مراد مؤلف (خداوند عزّ و جلّ) بر پایه قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره است، تبیین و اثبات می‌کنند.» جهت تبیین بیشتر مبانی تفسیر، شایسته است به برخی از این مبانی اشاره شود.

مبانی تفسیر در یک دسته‌بندی کلی به دو قسم مبانی ناظر به سند قرآن (سندی) و مبانی ناظر به متن قرآن (متنی) تقسیم می‌شوند. قسم نخست خود به دو نوع مبانی مربوط به مؤلف قرآن و مبانی مربوط به طریق وصول قرآن از ابتدای نزول تا روزگار کنونی تقسیم می‌شود. در دسته مبانی مربوط به مؤلف قرآن، مبانی فرعی چون صحت همه مطالب قرآن، حکیمانه بودن قرآن، جامعیت قرآن و جهانی بودن آن قابل انتزاع



می‌باشد. و مبانی مربوط به طریق سندی قرآن، دو مبنای فرعی را برای تفسیر قرآن ثابت می‌کنند که عبارتند از عدم تحریف قرآن و وحدت قرائت قرآن.

اما قسم دوم مبانی که ناظر به متن قرآن (مبانی متنی) بودند، به دو نوع مبانی ناظر به هویت علمی دانش تفسیر و مبانی مربوط به فهم قرآن قابل تقسیم می‌باشند. در مبانی ناظر به هویت علمی دانش تفسیر، گزاره‌هایی بنیادین چون امکان تفسیر متن قرآن، نیازمندی متن قرآن به تفسیر، اهمیت تفسیر متن قرآن، ضرورت تفسیر قرآن و فوریت تفسیر قرآن قابل انتزاع هستند و در نوع دوم مبانی مربوط به دلالت قرآن (مبانی دلالتی)، گزاره‌هایی بنیادین چون زبان فاعرفی قرآن، تعمیم و کلی‌گویی قرآن، فصاحت و بلاغت قرآن، دقت بالای عبارات قرآنی و تعدد لایه‌های معنایی قرآن قابل اثبات هستند.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت، مبانی، گزاره‌هایی بنیادین و زیرساختی هستند که هم جواز و حقانیت یک دانش یا موضوع علمی را اثبات می‌کنند، و هم پس‌زمینه‌های ذهنی شخص عالم و متخصص در آن دانش یا موضوع علمی را ثابت می‌کنند. جایگاه این گزاره‌ها در نقشه علمی آن‌قدر بنیادین و زیرساختی است که بر روش، رویکردها و قواعد آن علم اثر می‌گذارد و البته آنها خود به دو دسته درجه اول و درجه دوم قابل ارزش‌گذاری هستند.

از سنجش تعاریف مذکور برای اصطلاح «تفسیر» برمی‌آید که تفسیر عهده‌دار کشف معنای آیات قرآن، مراد متن آیات قرآن و مراد مؤلف (خداوند عزّ و جلّ) در سطوح و لایه‌های گوناگون بر پایه قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره است؛ به گونه‌ای که گاه از معنای ظاهری واژگان و عبارات پرده برمی‌دارد و گاه به تبیین لایه‌های درونی و زیرین واژگان و عبارات پا می‌گذارد. این دانش آن‌قدر پرکار و فراخ می‌باشد که بدین مقدار بسنده نمی‌کند و مفسر را به کشف مراد مؤلف نیز فرا می‌خواند.

بنابراین با توجه به تعاریفی که از دو اصطلاح «مبانی» و «تفسیر» ارائه شد، اصطلاح «مبانی تفسیر» را می‌توان این گونه تعریف کرد: «گزاره‌های علمی که جواز و حقانیت علمی دانش تفسیر و پس‌زمینه‌های ذهنی و آبشخورهای فکری مفسر را که به دنبال

کشف معنای آیات قرآن، مراد متن آیات قرآن و مراد مؤلف (خداوند عزّ و جلّ) بر پایه قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره است، تبیین و اثبات می‌کنند.»

پی‌نوشت:

Terminology - 1

منابع و مأخذ

1. آل غازی، سید عبدالقادر ملاحویش؛ بیان المعانی، دمشق، الترقی، 1382ق.
2. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحرير و التنوير، بیروت، مؤسسة التاريخ، بی تا.
3. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة، بی جا، مکتبه الإعلام الإسلامی، 1404ق.
4. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب، قم، ادب الحوزة، 1405ق.
5. ایباری، ابراهیم؛ الموسوعة القرآنية، بی جا، مؤسسة سجل العرب، 1405ق.
6. ارجمند دانش، جعفر؛ ترمینولوژی حقوق جزای اسلامی، بناب، اعظم، 1378ش.
7. ایازی، سیدمحمدعلی؛ مبانی و روش‌های تفسیر قرآن کریم، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، 1388ش.
8. آلوسی، سیدمحمد؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1415ق.
9. بابایی، علی اکبر و دیگران؛ روش‌شناسی تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1379ش.
10. بابایی، علی اکبر؛ بررسی مکاتب و روش‌های تفسیری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1391ش.
11. بروجردی، سیدحسین؛ تفسیر الصراط المستقیم، قم، مؤسسه انصاریان، 1416ق.
12. بهجت‌پور، عبدالکریم؛ تفسیر تنزیلی؛ مبانی، اصول، قواعد و فواید، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1392ش.
13. پوررستمی، حامد؛ مبانی فهم و تفسیر قرآن (با تکیه بر آموزه‌های نهج البلاغه)، تهران، دانشگاه تهران، 1391ش.
14. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد؛ جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1418ق.
15. جرجانی، علی بن محمد؛ کتاب التعریفات، بیروت، دار النفاثس، 1428ق.



16. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، قم، اسراء، 1378ش.
17. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح، بیروت، دار العلم، 1407ق.
18. حریری، محمدیوسف؛ فرهنگ اصطلاحات قرآنی، قم، هجرت، 1384ش.
19. حسینی، سیدمحمد؛ فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی، تهران، سروش، 1382ش.
20. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد؛ تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، 1363ش.
21. حسینی شیرازی، سیدمحمد؛ تقریب القرآن إلى الأذهان، بیروت، دار العلوم، 1424ق.
22. حکیم، سید محمدباقر؛ علوم القرآن، قم، مجمع الفکر الاسلامی، 1417ق.
23. خالدی، صلاح عبدالفتاح؛ التفسیر و التأویل فی القرآن، اردن، دارالنفائس، 1416ق.
24. خمینی، سید مصطفی؛ تفسیر القرآن الکریم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1418ق.
25. خویی، سید ابوالقاسم؛ البیان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، بی تا.
26. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، 1373ش.
27. ذهبی، محمدحسین؛ التفسیر و المفسرون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
28. راد، علی؛ مبانی کلامی امامیه در تفسیر قرآن (با رویکرد نقادانه به آرای ذهبی، عسّال و رومی)، تهران، سخن، 1390ش.
29. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1408ق.
30. رضایی اصفهانی، محمدعلی؛ منطق تفسیر قرآن، قم، جامعه المصطفی العالمیه، 1387ش.
31. زبیدی، محمد مرتضی؛ تاج العروس، بیروت، دار الفکر، 1414ق.
32. زرقانی، محمد عبدالعظیم؛ مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
33. زرکشی، محمد بن عبدالله؛ البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دار المعرفه، 1410ق.
34. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، 1407ق.
35. سجادی، سیدجعفر؛ فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، تهران، امیرکبیر، 1375ش.
36. سعیدی روشن، محمدباقر؛ علوم قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1379ش.
37. سیوطی، جلال الدین؛ الإیتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار الکتب العربی، 1421ق.
38. شاکر، محمدکاظم؛ مبانی و روشهای تفسیری، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، 1382ش.
39. صالح، صبحی؛ مباحث فی علوم القرآن، قم، منشورات الرضی، 1372ش.

40. صفایى حائرى، على؛ تطهير با جارى قرآن، قم، ليلة القدر، 1386ش.
41. صفوى، سيد محمدرضا؛ بازخوانى مبانى تفسير قرآن، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامى، 1391ش.
42. طباطبايى، سيد محمدحسين؛ الميزان فى تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامى، 1417ق.
43. طريحي، فخرالدين؛ مجمع البحرين، بى جا، نشر الثقافة الاسلاميه، 1408ق.
44. عك، خالد عبدالرحمان؛ اصول التفسير و قواعده، بيروت، دار النفائس، 1414ق.
45. علوى مهر، حسين؛ آشنائى با تاريخ تفسير و مفسران، قم، مركز جهانى علوم اسلامى، 1384ش.
46. فاكر مييدى، محمد؛ مبانى تفسير روايى، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامى، 1392ش.
47. فراهيدى، خليل؛ كتاب العين، بى جا، دار الهجرة، 1410ق.
48. فلبر، هلموت؛ مبانى اصطلاح شناسى، ترجمه: محسن عزيزى، تهران، مركز اطلاعات و مدارك علمى ايران، 1381ش.
49. فيروزآبادى، محمد بن يعقوب؛ القاموس المحيط، بى جا، بى نا، بى تا.
50. فيضى دكنى، ابوالفضل؛ سواطع الالهام فى تفسير القرآن، قم، دارالمنار، 1417ق.
51. قطان، مناع؛ مباحث فى علوم القرآن، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1421ق.
52. گرامى، محمدعلى؛ شناخت قرآن، قم، مؤسسه فرهنگى منهاج، 1383ش.
53. مصطفوى، حسن؛ التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، بيروت، دار الكتب العلمية، 1430ق.
54. معرفت، محمدهادى؛ التفسير و المفسرون، مشهد، الجامعة الرضويه للعلوم الاسلاميه، 1418ق.
55. _____؛ التمهيد فى علوم القرآن، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، 1415ق.
56. معين، محمد؛ فرهنگ معين، تهران، امير كبير، 1375ش.
57. مؤدب، سيدرضا؛ مبانى تفسير قرآن، قم، دانشگاه قم، 1390ش.
58. مييدى، احمد بن محمد؛ كشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، اميركبير، 1371ش.
59. نجارزادگان، فتح الله؛ بررسى تطبيقى مبانى تفسير قرآن در ديدگاه فريقين، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1388ش.
60. نسائى، احمد بن على؛ تفسير النسائى، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافيه، 1410ق.
61. هادوى تهرانى، مهدى؛ مبانى كلامى اجتهاد در برداشت از قرآن كريم، قم، مؤسسة فرهنگى خانه خرد، 1377ش.